29/6/1391

بحث در مورد تقریب مرحوم نائینی بود در باب انقلاب نسبت؛ محصل فرمایش ایشان این بود که قرائن منفصله و لو در مرحله دلالت تصوری و دلالت در مرحله مراد استعمالی تأثیر گذار نیستند ولی در دلالت در مرحله مراد جدی اثر گذار هستند و نسبت سنجی به لحاظ دلالت دلیل در مرحله مراد جدی است. این محصل فرمایش ایشان.

در مورد این فرمایش دو پاسخ داده شده است؛ یک پاسخ پاسخی بود که در کلام آقای روحانی وارد شده است من بعد مراجعه کردم دیدم که این فرمایش بحث آقا ضیاء است کلاً حتی آن نکته ای که ما هم در تأیید این فرمایش اضافه کرده بودیم در لابلای فرمایش آقا ضیاء اشاره شده است. که خلاصه اش این بود که می پذیرند که با قرینه منفصل کاشفیت شخصی کلام نسبت به مراد جدی تغییر می کند ولی می فرمایند که ملاک این کاشفیت شخصی نیست کاشفیت شخص خبر نیست. بلکه ملاک کاشفیت نوع خبر است. و آن مطلبی که آقایان در باب ظواهر فرموده اند که حتی با ظن خلاف هم ظاهر حجت است این را هم اشاره می کنند که خودش دلیل بر این مطلب است.

که ما عرض کردیم که آن عبارتی که ظن به خلاف است معلوم نیست ناظر به ظن نوع مردم بر خلاف باشد. حتی ظن شخص مخاطب ملاک نیست. ظن به خلاف در خصوص خبر مورد نظر است ولی این که ملاک ظن آوری خبر برای خصوص مخاطب نیست این درست است ولی آیا خصوص خبر هم ملاک نباشد درجایی که برای نوع مردم هم در این مورد با توجه به ویژگی هایی که هست ظن نیاورد باز هم ظاهر حجت باشد این خیلی واضح نیست.

اما اصل بحث این است که آیا ملاک کاشفیت شخصیه است یا کاشفیت نوعیه؟ من عرض می کردم این که اساساً شما نوع کلام را در نظر می گیرید اگر جنس کلام را در نظر بگیرید اعم از عام و خاص دیگر اظهر و ظاهر معنا ندارد. این که شما می گوئید که جمع عرفی بر این است که نص را بر ظاهر مقدم می داریم بر پایه این است که یک گروه خاصی از کلام را در نظر می گیرید می گوئید که عام ها را در نظر بگیریم در مقایسه مجموع عام ها نسبت به مجموع خاص ها، ظهور خاص قوی تر است یا نص است. و الا اگر شما نوع کلام را در نظر بگیرید نوع کلی کلام اعم از این که خاص باشد یا عام ، دیگر اظهر و ظاهر بودن معنی ندارد؛ چون ملاکی که شما می خواهید بسنجید ملاک ظهور نوعی است. ظهور نوعی که کم و زیاد بودن ندارد.

شما آمدید عام را یک گروه قرار داده اید و خاص را یک گروه ! و می گوئید عام نوعا ًاز خاص ظهورش اضعف است. حال که این چنین است ما می گوئیم: شما چرا مطلق عام را ملاک قرار می دهید عامی که مخصص منفصل داشته باشد یا به طور کلی تر دلیلی که قرینه منفصل کنار باشد این را یک گروه قرار بدهید. خب این ظهور و کاشفیتش تغییر می کند. چرا شما آن جنس کلام را در نظر نمی گیرید یعنی آن خصوصیت که عام یا خاص است . خصوصیاتی که مربوط به قرائن متصله است به آن ضمیمه می کنید و می گوئید عامی که قرنیه متصله هم همراهش است، آن را هم در نظر می گیرید ولی دیگر نسبت به قرائن منفصله آنها را در نظر نمی گیرد اگر ما صنف خاص کلام را در نظر بگیریم اظهریت نوعیه هم است. یعنی این گونه نیست که از یک قرینه منفصله تغییر می کند از یک صنف به صنف دیگر داخل می شود وضعیت دلیل تغییر می کند ؛

البته توجه دارید در این استدلال این که کاشفیت شخصی کلام تغییر می کند این پذیرفته شده است.

مرحوم آقای صدر کلام مرحوم نائینی را به گونۀ دیگری بررسی می کنند ایشان در واقع دو تقریب برای کلام آقای نائینی ذکر می کنند.

تقریب اول از دو مقدمه تشکیل شده است:

1. این که دو دلیل به مقداری که حجت هستند با هم دیگر معارضه دارند. دو تا عامی که هست معارضه شان به اندازه حجیتشان است. اگر حجیت یک دلیل و لو به قرینه منفصل مخصوص یک قسم خاص شد نسبت به او معارضه نیست.
2. نسبت سنجی به لحاظ دلیل بما هو حجهٌ است بنابراین انقلاب نسبت روشن خواهد بود. یک اکرم العلمائی داریم و یک لا تکرم العلمائی داریم نسبت به یکی از این اکرم العلماء قرینه منفصله ای وارد شده است گفته است لا تکرم الفساق من العلماء این جا اکرم العلماء قبل از ورود لا تکرم الفساق من العلماء حجیتش نسبت به همه علماء بود ولی بعد از ورود قرینه حجیتش محصور می شود به عالم عادل، پس حجیت عام وقتی محصور شد به یک قسم خاصی باید نسبت سنجی آن را عدول کرد. بعد ایشان جواب می دهد که مقدمه اول درست است که تعارض به لحاظ دلیل بما هو حجت است ولی این که نسبت سنجی را باید به لحاظ دلیل بما هو حجهٌ باشد این روشن نیست ممکن است به اعتبار دلیل بما هو ظاهرٌ باشد. بعد در این مورد صحبت می کند. این بیان اول.

تقریب دومی که به آقای نائینی نسبت می دهند که اصلاً بیان آقای نائینی هم همین است نه بیان اول، آن این است که قرینه منفصله و لو در مرحله دلالت تصوریه عام و دلالت در مرحله استعمالی عام اثر گذار نیست ولی در مرحله ظهور و کاشفیت عام نسبت به مراد جدی اثر گذار است و این هم ملاک است کاشفیت عام نسبت به مراد جدی آن ملاک است.

آقای صدر این جا در مقام پاسخ، این نکته را متعرض می شوند:

این که شما می فرمائید ظهور و کاشفیت عام از مراد جدی با قرینه منفصله تغییر می کند مراد از تغییر کردن کاشفیت چیست؟ اصلاً کاشفیت دلیل در مراد جدی در واقع یک دلالت حالیه ای است که حال متکلم اقتضاء می کند که متکلم آن کلامی را که آورده است نسبت به آن کلام جدیت دارد این حالت جدی متکلم در آنچه از کلام اراده کرده است این ظهور با قرینه منفصله تغییر نمی کند لان الحالت(الواقع) لا ینقلب عمّا وقع علیه؛ اگر شما می گوئید که آن دلالت تغییر نمی کند ولی آن دلالت اعتبار ندارد حجیت ندارد این بازگشت به همان بیان اول است که به اصطلاح کاشفیت بما هو حجهٌ باید ملاک باشد که مناقشه اش را کردیم.

بعد یک دلیلی هم می آورند یعنی تالی فاسدی را ذکر می کنند که ما قائل بشویم به این که قرینه منفصله در ظهور اثر گذار است و آن این است که لازمه این مطلب ان است که احتمال قرینه منفصله هم منشا عدم جواز تمسک به ادله بشود. حتی بعد از فحص هم تا وقتی احتمال قرینه منفصله وجود داشته باشد باید نشود به عام تمسک کرد. که ما در مورد این نکته دوم در جلسه قبل صحبت کردیم که نه، یک همچنین ملازمه ای وجود ندارد.

حالا من می خواهم یک مقداری در مورد مطلب اولش بیشتر صحبت بکنم؛ ببینید تفاوت عمده ای که بین این بیان و بیان آقا ضیاء است در همین جا است. که مرحوم آقا ضیاء تغییر کاشفیت شخصیه کلام را پذیرفته اند ولی می گوید ملاک نیست و آنچه که ملاک است کاشفیت نوعیه است. این تعبیر کاشفیت نوعیه، ظهور نوعیه، در کلام آقای صدر هم وارد شده است ولی این که ایشان با این بیان چه می خواهد کند معلوم نیست.فکر می کنم همین بحث های آقای روحانی را بخواهند بیان کنند. آقای صدر شاگرد ایشان بودند که تعبیر کاشفیت نوعیه ظاهراً از آنجا به کلام آقای صدر سرایت کرده است[[1]](#footnote-2). ولی خیلی مشخص نیست که غرض از این تعبیر چیست!؟

اصل بحث این است که: این دلیل چرا نسبت به دلیل دیگر اظهر می شود ؟ یک دلیل اظهر بودنش نسبت به دلیل دیگر به چه اعتبار است؟ به اعتبار احتمال خلاف؛ یعنی هر مقدار دلیل احتمال خلاف در آن بیشتر باشد ظهورش کمتر است. هر مقدار احتمال خلاف در آن کمتر باشد ظهورش بیشتر می شود.

بحث این است که اساساً اظهریت و کاشفیت از کجا ناشی می شود؟ ببینید یک کلام که ما می گوئیم اکرم العلماء این که فرض کن که علماء ده نفر داشته باشند نسبت به هر یک از این ده نفر این که ظهور عام نسبت به او نص نیست بلکه ظاهر است به چه دلیل نص نیست و ظاهر است. به خاطر این که احتمال دارد که متکلم آن فرد را اراده نکرده باشد و به قرینه منفصله اعلام کرده باشد که من او را اراده نکرده ام، اساساً این که یک دلیل نص نیست عدم نصوصیتش به خاطر احتمال خلافی است که این جا وجود دارد و الا اگر احتمال خلاف نداشت نص بود. و معنای نص همین است بنابراین اگر عام مقداری که به طور طبیعی می تواند تخصیص بخورد این مقدار پر بشود فرض کنید ما اگر بگوئیم 40 درصد عام امکان تخصیص دارد از ده فرد عام اگر چهار فردش خارج شده باشد نسبت به آن شش تای دیگر نص می شود چطور نص می شود ، ظهورش چرا نص می شود ؟ آیا مرحوم صدر این را انکار می کنند که این جا دیگر احتمال خلاف ندارد، یقین پیدا می کنیم، اگر از ده تا چهار تا خارج شد قطعا این نص می شود یعنی تاثیر قرینه منفصله در تغییر ظاهر به نص را که نمی شود انکار کرد چون دیگر احتمال خلاف نمی رود.

از کلام مرحوم صدر استفاده می شود حتی این را هم می خواهد انکار کند که اگر یک عامی داشته باشیم مقداری امکان تخصیص وجود داشته باشد همۀ این ها تخصیص بخورد بعد از این هم هنوز کاشفیتش به مقدار اولیه ای هست که وجود داشته وقتی احتمال تخصیص وجود ندارد ما یقین داریم که متکلم نمی تواند و لو با قرینه منفصل خلاف آنچیزی که در لفظش است اراده کرده باشد خب نص است.

آقای صدر می گوید ظهورش سر جای خودش است ولی حجت نیست !یعنی چه که ظهورش هست ولی حجت نیست؟ ما یقین داریم که متکلم همه این شش نفر را اراده جدی کرده است می شود نص، همین تاثیر قرینه منفصل است در تبدیل ظاهر به نص.

نکته ای که این جا مرحوم حاج شیخ به آن تکیه می کند و نکتۀ جالبی است این است که با پذیرش این مطلب که در یک مراحلی ظاهر تبدیل به نص می شود ایشان می گوید ظاهر به صورت آنی تبدیل به نص نمی شود ظاهر کم کم ظهورش قوی تر می شود قوی تر می شود تا تبدیل به نص می شود؛ یعنی به تدریج قوت ظهور بیشتر می شود و هر یک فردی که خارج می شود ظهور عام را بیشتر می کند تا تبدیل به نص می شود. ما هم در جلسات قبل توضیح دادیم گفتیم که هر مقدار که افراد خارج می شوند نسبت به افراد دیگر که احتمال تخصیص به آنها باشد کمتر می شود تا به جایی که اصلاً احتمال تخصیص نمی رود می شود نص.

اجازه بدهید این نکته را هم عرض بکنم: ببینید دو نکته را با همدیگر از هم جدا کنیم: یک وقت یک متکلمی است که عموم را اراده کرده قصد تفهیم عموم را هم داشته است ولی مراد جدیش عموم نبوده است غفلت و اشتباه کرده است می گوید من همۀ افراد این کلاس را دیدم د رحالی که همه را ندیده است یا می گوید همه این فراد را باید اکرام کنید؛ حالا چه جمله اخباریه باشد و چه جمله انشائی باشد. در این که واقعاً مراد جدیش اکرام همه نیست غفلت کرده است همه افراد مراد جدیش نیست ولی کلامی را به کار برده است و اراده همه افراد را دارد. ما این جا نمی گوئیم که ظهور کلام تغییر می کند نه، این کلام ظاهر در همه افراد است ولی این همه افراد را اشتباه کرده است اراده نکرده است. ولی در مورد شارع غفلت و اشتباه معنی ندارد.

بحث این است که ظاهر ابتدایی این بوده است که ابتداً کلام را در آنها استعمال کرده همه افراد مراد جدیش است به قرینه منفصله می فهمیم که مراد جدیش را با مجموع این کلام و قرینه منفصله افهام کرده است. قرینه منفصله صرفا کاشف از مراد جدی نیست. کاشف از این است که از آن کلام اول متکلم نمی خواسته تمام مرادش را تفهیم کند و الا اگر قرار بود تفهیمش با همان کلام اول باشد اشتباه کرده بود. یعنی ما می فهمیم که متکلم در مقام بیان تمام مراد جدیش نبوده است.

نسبت به کلام شارع بیان این گونه است و همچنین نسبت به بسیاری از نظام های قانون گذاری این گونه هستند. که ابتدا تبصره هایشان را می خواستند با کلام اول بیان کنند که بعد ما متوجه می شویم که نه، تبصره قرار بود بعداً بیان کنند اصل قانون را ابتداً تصویب کنند ولی تقیید و استثناءات و قیدهای حکم را بعداً تصویب کنند. ولی ابتداً ظهور کلام در این بود که همۀ این ها را می خواستند با همان کلام اول بیان کنند بعد از ورود مخصص منفصل کاشفیت کلام تغییر می کند یعنی دیگر آن کلام اول فقط به ما می رساند که اصل حکم چنین است این که تک تک افراد هم مراد جدی متکلم باشند این، مراد جدی متکلم نیست.

من تصور می کنم مطلب خیلی واضح باشد چطور آقای صدر مطلب را پیچانده و بعد مفصل وارد ان قلت و ان قلت ها شده است. به نظر می رسد که مطلب واضح باشد که به قرینه منفصل اثر گذار باشد در کاشفیت دلیل از مراد جدی و کاشفیت دلیل از مراد جدی غیر از حجیت است. در متکلم عادی شاید کلامش کاشفیت از مراد جدی باشد ولی حجت نباشد چون علم داریم که مراد جدیش این طور نیست. مجرد این که یک شیء ای مراد جدی نیست ظهور را از بین نمی برد، کاشفیت دلیل را از بین نمی برد ولی از متکلمی که احتمال خطا و غفلت در او نیست این کاشفیت را از بین می برد.

فرق است بین متکلم عادی که در او احتمال خطا و اشتباه و غفلت می رود با متکلمی که این احتمالات در او نیست. یا حتی متکلم عادی که می دانیم خطا نکرده است حالا در مورد شارع مقدس اصلاً احتمال خطا نیست متکلم عادی که علم داریم که خطا نکرده و لو احتمال خطا در حقش وجود دارد ولی در جایی که علم داریم که خطا نکرده است قهراً مطلب این است که برای تفهیم مراد جدیش به مجموع دو تا کلام اعتماد کرده است بنابراین آنچیزی که ابتداً از کلام اول به ذهن می رسد نمی خواسته است آن را به عنوان مرادجدی به مخاطبین تفهیم کند.

این به نظر می رسد روی مبانی که آقایون بحث می کنند همچانی که مرحوم نائینی اشاره کرده واضح و روشن است و خیلی پیچدگی در آن راه ندارد البته این در صورتی که دو دلیل متباین وجودداشته باشند یک دلیل بیاد دلیل سوم یکی از آنها را تخصیص بزند و آنها را تبدیل کند به عموم و خصوص من وجه و از تباین خارج کند.

**مقایسه انقلاب نسبت با شاهد جمع:**

بد نیست اشاره به یک نکته ای کنم: یک بحث داریم بنام شاهد جمع و یک بحث به نام انقلاب نسبت؛ شاهد جمع اتفاقی است و انقلاب نسبت اختلافی است.

شاهد جمع چیست؟ در همین مثال اکرم العلماء و لا تکرم العلماء اگر یک دلیل سومی داشته باشیم که تفصیل قائل بشود بگوید که ان کان علماء عدولاً وجب اکرامهم و الا فلا یجب؛ تفصیل قائل بشود این را می گویند که شاهد جمع است و تعارض آن دو دلیل را بر طرف می کند وجه شاهد جمع و این که چرا شاهد جمع تعارض دلیل را بر طرف می کند.

به دلیل این که شاهد جمع مشتمل بر دو قطعه است هر قطعه شاهد جمع نسبت به یکی از دو دلیل متباین اخص مطلق است ما اکرم العلمائی داریم می گوید العلماء غیر العدول لا یجب ا کرامهم، علماء غیر عدول نسبت به اکرم العلماء اخص مطلق است و آن را تخصیص می زند لا تکرم العلمائی داریم نسبت به اکرم العلماء العدول این اخص مطلق است شاهد جمع دو قطعه دارد که نسبت به هر قطعه اش اخص مطلق است که او را تخصیص می زند تخصیص که زد تعارض خود به خود بر طرف می شود دیگر لازم نیست بعد از نسبت سنجی که این شاهد جمع نسبت به آنها داشت دوباره ما آنها را با همدیگر بسنجیم. این جا اختلافی نیست.

یک چیز دیگری شبیه شاهد جمع است که مناطاً عین همان شاهد جمع است. شاهد جمع در جایی بود که دو قطعه ای بود حالا اگر یک دلیل نباشد دو تا دلیل باشد که متضمن این قطعات باشد اکرم العلماء لا تکرم العلماء دلیل سوم اکرم العلماء العدول و دلیل چهارم لا تکرم العلماء الفساق؛ چهار تا دلیل داشته باشیم . هر کدام از این ها همان نکته ای که در شاهد جمع است دقیقاً در این جا هم می آید این انقلاب نسبت نیست.

انقلاب نسبت در جایی است که سه تا دلیل داشته باشیم اکرم العلماء ،لا تکرم العلماء، اکرم العلماء العدول؛ و این اکرم العلماء العدول را برایش مفهوم قائل نباشیم چون اگر مفهوم قائل باشیم می شود شاهد جمع ،این در واقع منطوقش یک دلیل می شود و مفهومش یک دلیل می شود و این ها از هم جدا می شود.

**اشکال مشترک شاهد جمع و انقلاب نسبت**:

در همین جا حاج آقا یک اشکالی را مطرح می کردند یک اشکال مشترکی در شاهد جمع و انقلاب نسبت هست که آن را باید حل کرد و باید دید چگونه می شود حل کرد.

این اشکال مبتنی بر یک مقدمه است و آن این است که همچنان که تخصیص اکثر قبیح است تخصیص به مساوی هم قبیح است مواردی که از تحت عام خارج می شود نمی شود نصف افراد را ما از تخصیص خارج کنیم. همین مقدار کمی می خواهیم از عام خارج بشود تخصیص مساوی هم قبیح است و درست نیست از تحت عام خارج شود.

بنابر این اشکال این است که ببینید تعداد علماء عدول نسبت به علماء فساق یا مساوی هستند یا علماء عدول بیشترند و یا علماء فساق بیشترند، یکی از این حالت بیشتر نیست منطقاً؛ حالا خود شاهد جمع را مطرح بکنیم و یک اشکالی را آنجا طرح کنیم که عینش هم در انقلاب نسبت پیش می آید. آن این است که اگر مساوی باشند نسبت به علماء عدول و فساق ؛ تخصیص شاهد جمع نسبت به دو دلیل به مشکل تخصیص نصف افراد پیش می آید که قبیح است. اگر نه، علماء عدول بیشتر باشند تخصیص علماء عدول تخصیص اکثر پیش می آید اگر علماء فساق بیشتر باشند تخصیص علماء فساق تخصیص اکثر پیش می آید؛ پس بنابراین در صورت مساوی بودن دو تا مشکل دارد تخصیص هر دو مشکل است در صورتی که یکی از این گروه ها بیشتر باشد تخصیص اکثر نسبت به آن گروهی که کمتر است پیش می آید.

بنابراین عین همین بیان هم در انقلاب نسبت پیش می آید بنابراین آن صورتی که آقایان اتفاق دارند که شاهد جمع است و درست است، در آنها هم این مشکل است. این حل مقداری نگاه ما را به بحث تغییر می دهد.

1. . خیلی جاها بین فرمایشات آقای صدر و کلام مرحوم آقا ضیاء مشابهاتی دیده می شود، متأثر است و خیلی وقت ها تصریح نکرده است البته نه این که عین وصریح کلمات آقا ضیاء باشد یعنی آن تفکراتی که آقا ضیاء مطرح کرده است آقای صدر در چارچوب های خودش گنجانده ولی تأثیر تفکر آقا ضیاء بر فکر مرحوم صدر کاملاً روشن است. مثلاً در فرق بین فعلیت حکم و فاعلیت حکم، مبانی مهم آقا ضیاء است که تاثیر گذاشته است و یک سری مبانی اصلی که در تفکرات مرحوم آقای صدر نقش کلیدی دارد منشا از آقا ضیاء است. [↑](#footnote-ref-2)